

## سبک زندگی ترجمه شده: تحلیلی نشانه - پدیدارشناختی از مترجم دردها اثر جومپا لاهیری

دکتر امیرعلی نجومیان<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۱۰

### چکیده

مقاله حاضر بازنمایی سبک زندگی مهاجر را در اثری ادبی با استفاده از طرح مدلی نظری که از آمیختگی اندیشه پدیدارشناسی و نشانه‌شناسی ابداع شده است، تحلیل می‌کند. پس از معرفی مدل نظری نشانه - پدیدارشناسی، تعریفی نو از «سبک زندگی» طرح می‌شود که در نسبت «التفاتی» سوژه با ابژه‌ها و کنش‌ها شکل می‌گیرد و از این رهگذر به هر یک از دو سوی تبادل، دلالت، ارزش و هویت می‌بخشد. بر این اساس، الگوی معرفی شده در این مقاله برای تحلیل سبک زندگی به چهار کنش تفاوت، همسانی، پیوند و ترجمه اشاره می‌کند. در ادامه، این چهار کنش با تحلیلی نشانه-پدیدارشناختی در مجموعه داستان‌های کوتاه جومپا لاهیری با عنوان مترجم دردها پی گرفته می‌شود. در پایان این نتیجه پیشنهاد می‌شود که مهاجر در ارتباط تعاملی یا پدیدارشناختی با دیگران و ابژه‌های اطراف خود سبک‌های زندگی متفاوتی را تجربه می‌کند. او هم تمایز خود را با دیگری به واسطه حفظ سبک زندگی سرزمین مادری تثبیت می‌کند، هم کوشش می‌کند با دیگری با تقلید سبک زندگی میزبان همسان شود، هم با دیگری آمیخته می‌شود و سبک زندگی هیبرید می‌آفریند و هویتی پیوندخورده می‌سازد و از همه مهمتر، با عبور و گذر دائم میان دلالت‌های سبک‌های زندگی سرزمین‌های مادر و میزبان، هویت‌های خود را مرتب ترجمه می‌کند.

**واژگان کلیدی:** سبک زندگی، مهاجرت، نشانه‌شناسی، پدیدارشناسی، جومپا لاهیری، مترجم دردها

## مقدمه

آنچه ما با عنوان «نشانه‌شناسی» از آن یاد می‌کنیم با اصطلاح «نشانه‌شناسی» که در فلسفه پدیدارشناسی مطرح شده است، نزدیکی غریبی دارد. پدیدارشناسی و نشانه‌شناسی در پایه و اساس با هم نسبت نزدیکی داشته‌اند. به‌ویژه، دیدگاه‌های پدیدارشناسی ادmond هوسرل<sup>۱</sup> با اندیشه و الگوی نشانه‌شناسی چارلز ساندرز پرس<sup>۲</sup> همخوانی بسیاری دارند. همان‌طور که تامس ایلم هسنس ادعا می‌کند، ادmond هوسرل بیشتر با نظریه پدیدارشناسی شناخته شده و کمتر دیدگاه‌های او در حوزه نشانه‌شناسی مطرح شده است (Hansen, 2007: 315). اما در مجموعه نوشته‌های هوسرل به عنوان «بررسی‌های منطقی»<sup>۳</sup> توجه دقیق و عمیقی به نشانه مشاهده می‌شود. هوسرل نشانه را به «آگاهی التفاتی»<sup>۴</sup> پیوند می‌زند (Ibid: 316). «آگاهی التفاتی» به این معنی است که آگاهی امری انتزاعی نیست که در خلأ اتفاق بیافتد بلکه آگاهی همواره آگاهی «از چیزی» است. بر همین اساس، ابژه‌ای که آگاهی به آن التفات دارد هم دیگر ابژه‌ای مستقل و مجزا نیست؛ این ابژه همواره «ابژه التفاتی»<sup>۵</sup> است. می‌توان از این دیدگاه پدیدارشناختی هوسرل به این نتیجه رسید که «نشانه» همواره «ابژه التفاتی» است چون براساس نسبت التفاتی درون آگاهی انسانی درک یا به بیان نشانه‌شناختی «دلاله» می‌شود. به این اعتبار، ابژه‌ها همواره به هنگام ورود به آگاهی انسانی تبدیل به نشانه می‌شوند و معنی می‌دهند.

هوسرل نشانه را به دو گونه «نشانه اراده‌شده»<sup>۶</sup> و «نشانه اراده‌نشده»<sup>۷</sup> تقسیم می‌کند که این دو مقوله قابل‌قیاس با «نشانه نمادین» و «نشانه نمایه‌ای» پرس است (Ibid: 317-318). این نکته شاید پیوند خوبی میان اهمیت هوسرل و پرس در رویکرد پدیدارشناختی به نشانه باشد. چارلز ساندرز پرس هم در الگوی سه‌وجهی خود درباره نشانه به گونه‌ای بستری را برای تحلیل و درک پدیدارشناختی از نشانه ممکن می‌سازد. براساس دیدگاه پرس، نشانه دارای سه وجه مصداق<sup>۸</sup>، نمود<sup>۹</sup> و تفسیر<sup>۱۰</sup> است. نخستین وجه یعنی مصداق (مرجع یا

1. Edmund Husserl
2. Charles Sanders Peirce
3. logical investigations
4. intentional consciousness
5. intentional object
6. willed sign
7. non-willed sign
8. object
9. representamen
10. interpretant

موضوع) ارجاع نشانه است و می‌پرسد که «چه بازنمایی می‌شود». در دومین وجه که آن را نمود یا بازنمون می‌نامیم با صورت یا رسانگر نشانه<sup>۱</sup> روبه‌رویییم و این وجه پاسخ به این پرسش است که «چگونه بازنمایی می‌شود». سومین وجه نشانه از دیدگاه پرس تفسیر است که معنی نشانه را هدف قرار می‌دهد و می‌پرسد که «چگونه تفسیر می‌شود». اما این «معنی» مفهومی فرازبانی نیست و خود باز نشانه‌ای در ذهن مفسر است. پرس این سه وجه را فرایند نشانه‌ای<sup>۲</sup> می‌نامد. به گمان نویسنده، پرس با توجه به تعامل ابژه نشانه، نشان نشانه نشانه و تفسیر آن، نشانه را همواره در نسبت با آگاهی (تفسیر) و التفات نسبت به آن می‌بیند. این دیدگاه همان دیدگاهی است که در پدیدارشناسی دنبال می‌شود.

در ادامه همین تفکر اریک لاندوفسکی<sup>۳</sup> نشانه‌شناس معاصر فرانسوی به پدیدارشناسی به گونه مؤثری پرداخته است. مرتضی بابک معین در کتاب معنا به مثابه تجربه: گذر از نشانه‌شناسی کلاسیک به نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی شرح کامل و جامعی از دیدگاه‌های لاندوفسکی ارائه داده است. معین، در این کتاب، دیدگاه لاندوفسکی را براساس مفهوم «دیگری» یا «غیریت» تشریح می‌کند، مفهومی که در پدیدارشناسی اهمیت بسیاری دارد. لاندوفسکی معتقد است بدون [...] ساخت دوجانبه و مبتنی بر تعامل، ما تنها و تنها جایی در جهان قرار داریم، اما هرگز در آن «حضور» نداریم. در واقع هستی‌دادن به معنا نیازی است بنیادی برای اثبات حضور ما در جهان و از این روی شرط اساسی تحقق ما در جهان محسوب می‌شود. اما مسأله اینجاست که این «ساخت» هرگز به صورت یک جانبه و تنها از جانب سوژه شناسای دکارتی که خود را واحد و قادر مطلق می‌داند صورت نمی‌گیرد، بلکه «ساختن» معنا در فرآیندی تعاملی و در مقابل یک «غیریت» که در برابر ما حضور دارد و صرفاً در همه شرایط قابل تقلیل به وضعیت یک ابژه نمی‌باشد، شکل می‌گیرد (بابک معین، ۱۳۹۴: ۳۶). بر این اساس، بابک معین تمایزی میان نشانه‌شناسی کلاسیک و متن‌گرا با نشانه‌شناسی متأخر یا «سمیوتیک تجربه» قایل است. اولی به دنبال «بازشناخت رمزگان‌های نهادینه‌شده» و «تضمین بازتولید طرحواره‌های معنایی از پیش تعیین‌شده» است، در حالی که دومی «نظریه فرآیندهای معنایی» است، و در آن «هدف پرداختن به معنایی است که در ارتباطات پویای باز و خلاق پیوسته احیا و تجدید می‌شود، یعنی

1. sign vehicle

2. semiosis

3. Eric Landowski

حوزه‌ای که در تماس مستقیم با تجربه‌های روزبه‌روز سوژه‌هایی است که ما هستیم، سوژه‌هایی درگیر خود زندگی» (همان: ۴۴).

این نشانه‌شناسی لاندوفسکی به تمامی با گزاره‌های پدیدارشناسی همراه و همسو است که در آن «هیچ چیزی به دلیل حضور بلافصل خود ارزش نمی‌آفریند، بلکه در ارتباطی که با چیزهایی جز خود برقرار می‌کند و به آنها بازتاب می‌دهد معنا سازی می‌کند» (همان: ۱۰۴). پس می‌توان نتیجه گرفت که آنچه در جستار حاضر از آن به «نشانه-پدیدارشناسی» یاد می‌شود پدیده‌ی نوی نیست. نشانه‌شناسی در رویارویی با پدیدارشناسی علاوه بر دو مفهوم کلیدی «دالت»<sup>۱</sup> و «نسبت»<sup>۲</sup> با دو محور مهم دیگر یعنی «التفات» یا «نیت»<sup>۳</sup> و «تجربه»<sup>۴</sup> همراه می‌شود. پس در واقع نشانه-پدیدارشناسی با استفاده از این چهار محور به تحلیل متن می‌پردازد. به این ترتیب، می‌توان چنین صورت‌بندی کرد که «تجربه در آگاهی به صورت نشانه پدیدار می‌شود». به عبارت دیگر، نخست امری را تجربه می‌کنیم و این تجربه در حوزه آگاهی ما تبدیل به یک نشانه می‌شود و این التفات یا نیت ما به آن نشانه است که به نظام نشانه‌ها معنا و دالت می‌دهد.

#### نسبت میان سبک زندگی با نشانه-پدیدارشناسی

حال باید پرسید شیوه یا سبک زندگی چه نسبتی با نشانه-پدیدارشناسی دارد. بر اساس صورت‌بندی بالا، تجربه سبک زندگی در آگاهی التفاتی، به صورت نشانه پدیدار می‌شود و سپس دالت پیدا می‌کند. در واقع ما نخست سبک زندگی را تجربه می‌کنیم (فراموش نکنیم که سبک زندگی در پایه و اساس امری تجربی است)، و آنگاه در آگاهی التفاتی و دوسویه میان سوژه و ابژه آن را تبدیل به نشانه می‌کنیم. به عبارت دیگر ما به عنوان سوژه با التفات و نیت ویژه نسبت به ابژه‌ها و کنش‌های جهان اطرافمان، به این ابژه‌ها و کنش‌ها ویژگی نشانه‌ای بودن می‌دهیم (یعنی برای آنها دالت می‌سازیم) و در مقابل، این ابژه‌ها و کنش‌های زندگی هستند که به ما هویت می‌بخشند. پس سبک زندگی، بر این اساس، در نسبت متقابل ما با ابژه‌ها و کنش‌ها شکل می‌گیرد. اندرو ادگار و پیتر سجویک، در کتاب مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگی، سبک زندگی را چنین تعریف می‌کنند: «سبک زندگی می‌تواند هدف یک هویت جمعی یا فردی به واسطه انتخاب معنی‌دار مفاهیم یا الگوهای رفتاری ویژه

- 
1. signification
  2. relation
  3. intention
  4. experience

(از میان امکان‌های بی‌شمار) به شکل رمزگان نمادین برای بیان باشد» (Edgar and Sedgwick, 1999: 145).

بر این اساس، تعریف جستار حاضر از سبک زندگی تعریفی نشانه‌شناختی و پدیدارشناختی است. سبک زندگی امری از-پیش- ساخته نیست که ما در آن قرار بگیریم و، در مقابل، انتخابی کاملاً فردی و شخصی نیز نیست. سبک زندگی در یک رابطه التفاتی معنی پیدا می‌کند و در سطحی کلان‌تر، تبادل التفاتی میان سوژه و ابژه به هر یک از دو سوی تبادل دلالت، ارزش و هویت می‌بخشد. پس تجربه فرد از ابژه یا کنشی به واسطه آگاهی التفاتی تبدیل به نشانه می‌شود و این نشانه دارای دلالت، ارزش و هویت می‌شود. هر سبک زندگی معنی دارد، دارای ارزش‌هایی است، و نهایتاً این سبک زندگی هویت‌ساز است. تعریف انسان براساس سبک زندگی او شکل می‌گیرد و در برابر انسان‌ها سبک‌های زندگی متفاوتی دارند.

### الگوی زمانی و مکانی

به گمان نویسنده این جستار، سبک زندگی با دو الگو شناخته می‌شود و شکل می‌گیرد: الگوی زمانی و الگوی مکانی. در الگوی زمانی ما با «تداوم» و «انسجام» یک رفتار روبه‌رو هستیم که با الگوی هم‌نشینی<sup>۱</sup> در نشانه‌شناسی نسبت دارد. در الگوی مکانی ما با «اشتراک»، یا به عبارت بهتر «اشتراک رفتاری»، روبه‌رو هستیم که به واسطه این «اشتراک» سبکی از سبکی دیگر متمایز می‌شود که این الگو با الگوی جاننشینی<sup>۲</sup> در نشانه‌شناسی نسبت دارد.

سبک زندگی یک رمزگان نمادین یا فرهنگی است که ساحت‌های آن می‌تواند رفتارها، نیازها، مناسبات و به‌طور کلی جنبه‌های فیزیکی، فکری و عاطفی تجربه زیستی انسان باشد. خانواده و سبک‌های زندگی درون آن یکی از نمونه‌های خوب است؛ ما خانواده را (کارکردها، اهداف، هنجارها و مناسبات آن را) براساس سبک زندگی آن تعریف می‌کنیم. در نهایت می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که سبک زندگی گونه‌ای سامان‌بخشی به فضا، زمان، مناسبات یا عادات است.

1. syntagmatic

2. paradigmatic

### شاخص‌های سبک زندگی

چه ویژگی‌هایی سبک زندگی را متمایز می‌کند؟ این شاخص‌ها می‌تواند مکان، زمان، طبقه اجتماعی، هویت جنسی و نژادی و سن باشد. آدورنو سبک زندگی را با «الگوی مصرف» تعریف می‌کند و معتقد است که سبک زندگی تنها مصرف یک کالا است. براساس این دیدگاه، کالا باید به شیوه ویژه‌ای (سبک زندگی ویژه‌ای) «مصرف» شود یا درون سبک زندگی ویژه‌ای «کارکرد» داشته باشد تا ارزش نمادین پیدا کند. این دیدگاه در نظریه‌های جامعه‌شناسی دهه‌های شصت و هفتاد میلادی طرفداران زیادی پیدا کرد و سبب دیدگاهی بسیار تقلیل‌گرا شد که بحث در این باره مجال دیگری می‌طلبد.

تئو ون لون<sup>۱</sup>، در کتاب *معرفی نشانه‌شناسی اجتماعی*<sup>۲</sup>، سبک زندگی را هم در حوزه انتخاب فردی و هم در حوزه تحمیل یا برساخته اجتماعی ارزیابی می‌کند و بر این باور است که سبک زندگی نه تنها ارزش هویت‌سازی فردی دارد بلکه کارکرد پذیرفته‌شدن فرد درون هویت‌های جمعی را هم دارد. ما هم با سبک زندگی خود را از دیگران متمایز می‌کنیم و هم سبکی از زندگی را انتخاب می‌کنیم تا درون یک جمع پذیرفته شویم (Van Leeuwen, 2005: 144-145). این دیدگاه به گمان نویسنده بسیار در بحث ما راه‌گشاست، از این رو که سبک زندگی را نه تنها براساس قواعد، سنت‌ها و گفتمان اجتماعی تعریف می‌کند، بلکه آن را در کنش و واکنش تعاملی میان خود و دیگری می‌بیند. بر این اساس، سبک زندگی علاوه بر نسبت گفتمانی همواره در سازوکار تعامل با «دیگری» تولید، بازخوانی، ترجمه و بازتولید می‌شود.

### نشانه-پدیدارشناسی سبک زندگی مهاجر

نشانه-پدیدارشناسی سبک زندگی مهاجر بنا دارد تا دلالت‌های سبک‌های زندگی را در آگاهی التفاتی یا نیت‌مند مهاجر، در نسبت با فضایی که در آن قرار گرفته است (مثلاً سرزمین میزبان) بررسی کند. ادعای مقاله حاضر این است که سبک زندگی برای تجربه مهاجر دارای همین سه مفهوم فرهنگی هویت، دلالت و ارزش است.

اریک لاندوفسکی به «چهار خط سیر هویتی ممکن که او آنها را "سبک‌های متفاوت زندگی" می‌نامد» اشاره می‌کند، «خط سیری که در آن سوژه‌ها واحدهایی در نظر گرفته می‌شوند که پیوسته در حرکت بوده و خود را به نسبت گروه هنجار مرکزی تعریف

1. Theo Van Leeuwen  
2. *Introducing Social Semiotics*

می‌کنند» (بابک معین، ۱۳۹۴: ۲۲۰). او این «چهار استراتژی برخورد دیگری مغلوب با گروه مرجع غالب» را بدین صورت دسته‌بندی می‌کند: ۱- اسنوب که «خود را به گروه مرکز مرجع نزدیک می‌کند تا به آن شبیه شود»؛ ۲- داندی که «همه کاری می‌کند تا خود را از آن گروه مرجع جدا کرده و از آن متمایز شود»؛ ۳- آفتاب‌پرست که «از راه‌های دور آمده و به شکل مشهودی نشانه‌های تعلق به طبقه‌ای که به آن تعلق دارد را در خود آشکار می‌کند اما به دلیل نیاز و از روی اجبار با مهارت و با مکاری که البته سعی در پنهان کردن آن را دارد خود را به جای اعضای آن گروه مرکزی جا می‌زند و نشانه‌های بیرونی آن گروه را به خود می‌گیرد»؛ و ۴- خرس که «به شکل کله‌شقانه و لجام‌گسیخته همه هنجارها را تخریب کرده و زیر سؤال می‌برد و هیچ‌کس جز خودش نمی‌تواند راه را به او نشان دهد» (بابک معین، ۱۳۹۴: ۲۲۲-۲۲۳). در یک کلام، «اسنوب غیریت خود را انکار می‌کند، داندی غیریت خود را تمهید می‌کند، خرس غیریت خود را تقبل می‌کند، و آفتاب‌پرست غیریت خود را نقاب می‌زند» (همان: ۲۲۷). اما در مقاله حاضر، الگوی نوینی معرفی می‌شود که البته با الگوی لاندوفسکی شباهت‌هایی دارد. به گمان نویسنده، استراتژی‌هایی که مهاجر برای روبه‌رو شدن با سبک زندگی انتخاب می‌کند چهار گونه<sup>۱</sup> زیر است:

- ۱- نخست «تفاوت»<sup>۱</sup> است که در آن مهاجر با ایجاد تفاوت در سبک زندگی خود نوعی تشخیص یا تمایز با سبک زندگی میزبان خلق می‌کند.
- ۲- دوم «همسانی»<sup>۲</sup> است که در آن مهاجر سبک زندگی سرزمین میزبان را می‌پذیرد یا تقلید می‌کند تا مورد پذیرش قرار گیرد. البته این تقلید<sup>۳</sup> به قول هومی بابا<sup>۴</sup> هیچ‌گاه تمام و کمال اتفاق نمی‌افتد. به عبارت دیگر این همسانی «تقریباً همان است ولی نه کاملاً».
- ۳- استراتژی چهارم «پیوند»<sup>۵</sup> است، بدین شکل که مهاجر سبک زندگی پیش از مهاجرت خود را با سبک زندگی سرزمین میزبان به هم می‌آمیزد.
- ۴- استراتژی آخر، به ادعای نویسنده این جستار، «ترجمه»<sup>۶</sup> است. واژه ترجمه خود با تکواژ «ترا»<sup>۷</sup> به مفهوم «عبور» یا «انتقال» نسبت زبانی دارد. بر این اساس، مهاجر پیوسته در حال ترجمه سبک‌های زندگی است.

1. difference
2. assimilation
3. mimicry
4. Homi Bhabha
5. hybridity
6. translation
7. trans

مهاجر شاید بیش از اینکه با استراتژی‌های تفاوت، همسانی یا پیوند نسبتی داشته باشد، در حال ترجمه سبک‌های زندگی است. در مورد استراتژی‌های «تفاوت» و «همسانی» پیش از این مقاله‌ای منتشر کرده‌ام که در کتاب *نشانه‌شناسی فرهنگی آمده است*. در آن مقاله به نسبت بین میزبان و مهمان پرداخته‌ام و ادعا کرده‌ام که میزبان در رابطه‌ای التفاتی مطالبه‌ای دوگانه از مهاجر دارد. او از مهاجر هم طلب «تفاوت» و هم «همسانی» در آن واحد می‌کند. در مورد استراتژی «پیوند» هم ذکر این نکته ضروری است که سبک زندگی یکدست و خالص وجود ندارد. سبک زندگی همه انسان‌ها آمیخته است. اما در استراتژی «ترجمه»، سبک زندگی در فرایند بی‌پایان ترجمه میان نظام‌های نشانه‌ای متفاوت، دلالت‌ها و ارزش‌های متفاوت می‌سازد. بر این اساس، مهاجر به طور پیوسته در حال ترجمه مجموعه‌ای از سبک‌های زندگی سرزمین مادری‌اش به سبک‌های زندگی سرزمین میزبان است و برعکس. در واقع، به این ترتیب، مهاجر خود درون این سبک‌های زندگی «ترجمه می‌شود».

#### مهاجر به مثابه «مترجم» دردها

مجموعه داستان‌های کوتاه مترجم دردها<sup>۱</sup> نوشته جومپا لاهیری<sup>۲</sup> همگی به وضعیت مهاجرانی می‌پردازند که مرتب میان استراتژی‌های یادشده در نوسان هستند. اما همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید شاید «ترجمه» مهمترین این استراتژی‌ها باشد.

«سومین و آخرین قاره»<sup>۳</sup> داستانی از همین مجموعه است، داستان زندگی مهاجری بنگالی است که در دوران جوانی به انگلستان می‌رود و مدتی در لندن زندگی می‌کند و سپس در دانشگاه ام. آی. تی. در آمریکا کاری پیدا می‌کند و به آمریکا مهاجرت می‌کند. در این داستان، شخصیت اصلی در برابر سه سبک زندگی در سه قاره آسیا، اروپا و آمریکا قرار می‌گیرد. در این داستان سبک زندگی هم هویت این سه قاره را تعریف می‌کند و هم شخصیت اصلی هویت خود را از این سبک‌های زندگی کسب می‌کند.

داستان «سومین و آخرین قاره» داستان مهاجری است که پی‌درپی در حال ترجمه میان سبک‌های زندگی است. او که در آغاز داستان به لندن رفته است، با چند مهاجر دیگر بنگالی هم‌خانه می‌شود: او هم سبک زندگی متمایز با محیط میزبان را تجربه می‌کند، هم

1. Interpreter of Maladies

2. Jhumpa Lahiri

3. The Third and Final Continent



همسان سازی با آن را، و هم آمیخته‌ای از این دو (هیبرید) را تجربه می‌کند: «همه از یک حمام و توالت» استفاده می‌کنند، «به نوبت کاری تخم مرغ» می‌پزند، «سر میزی که با روزنامه روش را پوشانده» اند می‌نشینند و «با دست لقمه» برمی‌دارند (لاهی، ۱۳۸۵: ۱۸۹). او ادامه می‌دهد که «آخر هفته‌ها پابره‌نه با پیژامه توی خانه می‌پلکیدیم، چای می‌خوردیم و سیگار روتمن می‌کشیدیم؛ گاهی هم به تماشای کریکت به باشگاه لرد می‌رفتیم» (همان‌جا). جایگاه «دیگری» در انتخاب میان این استراتژی‌ها بسیار مهم و مؤثر است. زمانی که مهاجران بیشتری دور هم جمع می‌شوند و زنده سبک زندگی به سوی قاره نخست (آسیا) بیشتر حرکت می‌کند: «بعضی تعطیلات آخر هفته خانه پر می‌شد از بنگالی‌هایی که با آنها در میوه‌فروشی یا مترو آشنا شده بودیم. این جور وقت‌ها کاری تخم مرغ را بیشتر می‌کردیم و در یک ضبط صوت گران‌دیک آوازهای موکش را می‌گذاشتیم. ظرف‌های کثیف را هم می‌بردیم می‌گذاشتیم توی وان پر آب حمام خیس بخورد» (همان: ۱۸۹-۱۹۰).

همان‌طور که می‌بینیم، داستان از همان آغاز با توصیف‌های دقیق سبک زندگی شروع می‌شود و مسیر روایت با این توصیف‌ها ادامه پیدا می‌کند. ایزه‌ها (خوراک، دمپایی، موسیقی) و کنش‌هایی (پابره‌نه راه رفتن، غذا پختن، شستن ظرف‌ها، تماشای بازی کریکت، موسیقی گوش کردن) در سبک زندگی بنگالی به سبک زندگی در قاره دوم «ترجمه» می‌شوند یا با آن «آمیخته» می‌شوند. این ایزه‌ها و کنش‌ها مرتب به نظام‌های نشانه‌ای جدید ترجمه می‌شوند و یا با این نشانه‌های جدید آمیخته می‌شوند و دلالت‌های جدیدی کسب می‌کنند. اما این ارتباط میان سوژه با ایزه یا کنش رابطه‌ای دوسویه و پدیدارشناختی است. هر سو سو دیگری را طلب می‌کند. به عبارت دیگر، این حضور «دیگری» (میزبان یا مهاجر) است که بیش از هر چیز دیگر تعیین‌کننده است.

سبک زندگی در داستان بیش از هر شاخص دیگری در شکل دادن هویت پر قدرت و مؤثر است: «هراز گاه یکی از همخانه‌ها اسباب و اثاثش را جمع می‌کرد می‌رفت با دختری که خانواده‌اش در کلکته پسندیده بودند زندگی کند. یک روز هم نوبت به من رسید» (همان: ۱۹۰). به هنگام مهاجرت به آمریکا باز نخستین مسأله شناخت سبک زندگی است و بنابراین قهرمان داستان «در طول پرواز کتاب راهنمای دانشجویان برای سفر به امریکای شمالی» را می‌خواند که سبک زندگی را در آمریکا معرفی می‌کند، مواردی از قبیل طرز رانندگی تا استفاده از آسانسور و تلفن را توصیف می‌کند و به «آهنگ زندگی» در آمریکا اشاره می‌شود که از اروپا پرشتاب‌تر است (همان‌جا). در شب نخست زندگی در آمریکا سروصدای

اتوموبیل‌های خیابان را او به سروصدای موتورخانه کشتی هند به بریتانیا ترجمه می‌کند (همان: ۱۹۱).

ترجمه اما تازه از اینجا شروع می‌شود: «اونس را به گرم تبدیل کردم، قیمت‌ها را با انگلیس مقایسه کردم و آخر سر یک کارتن شیر خریدم با یک قوطی برشتوک» (همان‌جا) که باز نوعی تمایز با خوراک آمریکایی که «همبرگر و هات‌داگ» (همان‌جا) است و بازگشت به سبک زندگی انگلیسی است که خود همسانی با سبک زندگی میزبان قاره دوم است. سبک زندگی هیبرید تا جایی پیش می‌رود که او فلاسکی که برای مشروبات الکلی استفاده می‌شود را برای نوشیدن چای به کار می‌برد (همان: ۱۹۲). عبور و ترجمه مدام میان سه سبک زندگی در داستان ادامه می‌یابد: «هنوز به سکه‌های تلفن که کوچک‌تر و سبک‌تر از شیلینگ انگلیسی بود و سنگین‌تر از پایسای هندی عادت نکرده بودم» (همان: ۱۹۳).

سبک غذا خوردن شاخص مهمی است برای هویت شخصیت داستان و فضایی که در آن زیست خود را تجربه می‌کند. قهرمان داستان در ابتدا با دست غذا می‌خورد، به‌مرور این با دست خوردن را کنار می‌گذارد و با کارد و چنگال می‌خورد، در پایان داستان که او مرد میان‌سالی آمریکایی است، به نشانه بازگشت به هویت آسیایی خود با دوستانش گاه‌گاهی غذا را با دست می‌خورد. به عبارت دیگر، او پیوسته در حال ایجاد تمایز، همسانی و پیوند است و در این راه از ترجمه میان سبک‌های زندگی دست برنمی‌دارد. جالب است که در پایان داستان هنگامی که فرزند این خانواده در شهر دیگری در آمریکا زندگی می‌کند، برای حفظ هویت او باز سبک غذا خوردن و زبان مهم می‌شود: «آن وقت برای دیدنش با ماشین به کمبریج می‌رویم یا او را برای آخر هفته پیش خودمان می‌آوریم تا بتواند همراه ما با دست برنج بخورد و بنگالی حرف بزند ° کارهایی که می‌ترسیم بعد از مرگ ما هرگز نکنند» (همان: ۲۱۲).

«سومین و آخرین قاره» روایتی از سه دنیای متفاوت، سه نظام نشانه‌ای متفاوت، و سه سبک زندگی متفاوت است. شخصیت داستان در عبور مداوم میان این نظام‌های نشانه‌ای و سبک‌های زندگی در حال ساخت و بازسازی هویت است. در این راه او سوژه‌ای است که با تجربه نیت‌مند یا التفاتی به ابژه‌ها و کنش، آنها را به نشانه بدل می‌کند و از این راه برای آنها دلالت می‌سازد. شاید امروز تجربه همه ما به گونه‌ای همین تجربه مهاجر داستان جومیا لاهیری باشد.

داستان «وقتی آقای پیرزاده برای شام می‌آمد»، از همین مجموعه، درباره شخصیتی معماگونه به نام آقای پیرزاده است که از نقطه نظر دختری به نام لیلیا نقل می‌شود. لیلیا

دختر بچه‌ای است که در آمریکا در یک خانواده مهاجر بزرگ شده است و مدتی است مهمانی به نام آقای پیرزاده به خانه آنها رفت و آمد می‌کند. نقطه نظر داستان محدود است و ما به مرور با شناخت بیشتر لیلیا از آقای پیرزاده است که او را بیشتر می‌شناسیم.

در این داستان هم سبک زندگی نشانگر هویت شخصیت‌های داستان است، گرچه هویت‌های ملی ساختگی آقای پیرزاده را که مسلمان است و از شرق پاکستان آمده از خانواده میزبان که هندی هستند متمایز و جدا می‌کند:

پدر برایم تعریف کرد که آن روزها هندوها و مسلمان‌ها به جان هم افتادند و خانه‌های هم را به آتش کشیدند. گفت هنوز خیلی از آنها فکرش را هم نمی‌کنند که بتوانند با هم سر یک میز غذا بخورند.

با عقلم جور در نمی‌آمد. آقای پیرزاده به همان زبان پدر و مادرم حرف می‌زد و به همان شوخی‌ها و لطیفه‌هایی می‌خندید که آنها می‌خندیدند؛ هر سه‌شان ترشی انبه دوست داشتند و برنج را با دست می‌خوردند. آقای پیرزاده هم مثل پدر و مادرم پیش از اینکه وارد اتاق بشود کفش‌ها را از پا می‌کند، لب به مشروب نمی‌زد، بعد شام رازبانه می‌جوید که غذا راحت‌تر هضم شود، و برای دسر، توی فنجان‌های پی‌در پی چای، بیسکویت می‌زد. حتی شکل و قیافه‌شان هم کم‌وبیش شبیه هم بود. با این حال، پدرم اصرار داشت من تفاوت‌هاشان را بفهمم (همان: ۳۵-۳۶).

داستان حول دوستی و همراهی این دو هویت شبیه‌به‌هم ولی در عین حال کاملاً بیگانه دور می‌زند و دلیل آن احساس هویتی است که هر دو در تقابل با «دیگری» بزرگ‌تری به نام فرهنگ آمریکا می‌کنند. عادات مشترکی مانند خوردن غذا یا پوشیدن لباس به سبک خاصی آنها را به یکدیگر نزدیک می‌کند تا جایی که: «در آن مدت هر سه آنها جوری رفتار می‌کردند که انگار یک نفرند؛ یک غذا می‌خورند، یک تن واحد دارند، و یک سکوت واحد، و ترس و تنهایی واحد» (همان: ۵۰).

آقای پیرزاده به‌ویژه با تمایزی که میان سبک زندگی خود و زندگی آمریکایی ایجاد می‌کند نمونه‌ای از هویت دوری می‌شود که پدر و مادر لیلیا به‌مرور در حال از دست دادن هستند. او ساعت جیبی‌اش را روی ساعت بنگلادش تنظیم کرده است (همان: ۴۰)، رنگ و مدل لباسش با مردم آمریکا متفاوت بود (همان: ۳۷-۳۸). اما این تمایز در جریانی پویا با دیگر استراتژی‌های سبک زندگی مهاجر نسبت پیدا می‌کند. سبک زندگی مهاجر به‌مرور، چه خواسته و چه ناخواسته، آمیخته یا هیبرید می‌شود. آنها فلفل قرمزها را هر ماه از محله چینی‌ها می‌خرند (همان: ۴۰)، به آهنگ‌های کیبورد کومار گوش می‌دهند هنگامی که بازی

غربی اسکرابل را انجام می‌دهند (همان: ۴۴)، و زمانی که در تلاشی برای همسان‌سازی در مراسم هالوین شرکت می‌کنند و لیلیا لباس جادوگر می‌پوشد، از طرف فرهنگ میزبان با این واکنش روبه‌رو می‌شوند که «تا حالا جادوگر هندی ندیده‌اند» (همان: ۴۹). در پایان داستان هم آقای پیرزاده انگار به نوعی همسان‌سازی «ولی نه کاملاً» می‌رسد: «آقای پیرزاده در آخر نامه نوشته بود: حالا دیگر معنای "متشکر" آمریکایی‌ها را می‌داند، و با این حال می‌داند که این کلمه جبران مهمان‌نوازی‌های ما را نمی‌کند» (همان: ۵۱). این همسان‌سازی ناقص البته، به کنایه، زمانی اتفاق می‌افتد که او آمریکا را ترک می‌کند.

اما همه آنچه در این داستان اتفاق می‌افتد در سطحی عمیق‌تر ترجمه‌ای است که تمام مهاجران داستان به آن دست می‌زنند. در پایان داستان، لیلیا درد دوری آقای پیرزاده از زن و بچه‌اش را با ساز و کاری ترجمه‌ای تازه درک می‌کند: «ماه‌ها بود آقای پیرزاده را ندیده بودم، ولی فقط آن شب بود که جای خالی‌اش را به شدت حس کردم. وقتی لیوان آبم را به سلامتی‌اش بلند می‌کردم معنای دلتنگ‌شدن برای کسی را که کیلومترها و ساعت‌ها از آدم دور است فهمیدم؛ درست مثل دلتنگی آن چند ماه آقای پیرزاده برای زن و بچه‌اش» (همان: ۵۲).

داستان «این خانه متبرک» از همین مجموعه، به زوجی هندی‌تبار در آمریکا می‌پردازد. سانجیو مهاجری نسل‌اولی است که برای کار و زندگی به آمریکا آمده و توینکل دختری از خانواده‌ای هندی‌تبار است که در آمریکا به دنیا آمده است. در این داستان، سانجیو به اقتضای نسل‌اول بودن خود تلاش بسیاری برای تمایز با فرهنگ میزبان دارد، فرهنگی که در ساختاری استعاری به صورت خانه‌ای که این دو در آن زندگی می‌کنند («خانه متبرک» که اشاره به آمریکا دارد) بازنمایی شده است. داستان درباره اشیاء متفاوتی است که این زوج در این خانه آمریکایی پیدا می‌کنند، اشیائی که همه به فرهنگ و دین مسیحیت دلالت دارند. سانجیو از توینکل می‌خواهد که این اشیاء را به دور بریزد ولی توینکل انگار در سازوکاری ترجمانی آنها را نگاه می‌دارد و مانند یک معبد بودایی و هندی این اشیاء را ترجمه می‌کند. به عبارت دیگر، اینکه در خانه‌ای مسیحی این تعداد اشیاء دینی باشد عجیب است ولی انگار همین اشیاء در ترجمه به فرهنگ هندو بسیار عادی انگاشته می‌شوند:

سانجیو با او به هیچ‌جا نمی‌رسید؛ با این زن که چهار ماه بیشتر نبود می‌شناختش و حالا زنش بود و شریک زندگی‌اش شده بود. با کمی حسرت به یاد عکس‌هایی افتاد که مادرش از کلکته می‌فرستاد؛ عکس دخترهای دم‌بخت که بلد بودند آواز بخوانند، خیاطی کنند و بدون کتاب آشپزی عدسی‌های پر ادویه خوشمزه بپزند. سانجیو آنها را یکی یکی نگاه

کرده بود و برای خودش الویت‌بندی کرده بود. ولی یک‌هوا با توینکل آشنا شده بود (همان: ۱۶۰).

در این داستان می‌بینیم که چگونه سبک زندگی با هویت جنسی گره خورده است. جالب اینجاست که همین ویژگی‌های کلیشه‌ای سبک زندگی درباره هویت جنسی سبب می‌شود که ما در داستان با چرخش هویتی غریبی روبه‌رو شویم. سانجیو با تمایز سبک زندگی خود از «دیگری» به گونه‌ای هویت کلیشه‌ای زنی هندی به خود می‌گیرد که مرتب نگران مرتب‌بودن خانه و پخت‌وپز است و در مقابل توینکل که دختری متولدشده در آمریکاست با بی‌توجهی به این سبک زندگی گونه‌ای هویت مذکر در داستان را بازنمایی می‌کند. او با مهمان‌ها به اتاق زیرشیروانی می‌رود در حالی که سانجیو در پایین به جاروکردن مشغول است.

### نتیجه‌گیری

هویت مهاجر، به دلیل دورافتادگی جغرافیایی از سرزمین مادری، نیاز به شاخص دیگری به جای شاخص مکان دارد و این شاخص، به گمان نویسنده، سبک زندگی است. همان‌طور که مشاهده کردیم مهاجر در ارتباط تعاملی یا پدیدارشناختی با دیگران و ابروهای اطراف خود سبک‌های زندگی متفاوتی را تجربه می‌کند. او هم تمایز خود را با دیگری به واسطه حفظ سبک زندگی سرزمین مادری حفظ می‌کند، هم کوشش می‌کند با دیگری با تقلید سبک زندگی میزبان همسان شود، هم با دیگری آمیخته می‌شود و سبک زندگی هیبرید می‌آفریند و هویتی پیوندخورده می‌سازد و از همه مهمتر با عبور و گذر دائم میان دلالت‌های سبک‌های زندگی سرزمین‌های مادر و میزبان، هویت‌های خود را مرتب ترجمه می‌کند.

### منابع

- لاهی، ج. ۱۳۸۵. مترجم دردها، ترجمه امیرمهدی حقیقت. تهران: نشر ماهی.
- بابک معین، م. ۱۳۹۴. معنا به مثابه تجربه زیسته: گذر از نشانه‌شناسی کلاسیک به نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی. تهران: سخن
- نجومیان، ا.ع. ۱۳۹۰. «تجربه مهاجرت و پارادوکس همانندی و تفاوت»، در نشانه‌شناسی فرهنگ (ی): مجموعه مقالات نقدهای ادبی-هنری، به کوشش امیرعلی نجومیان. تهران: سخن.
- Edgar, A. and P. Sedgwick . 1999. Key Concepts in Cultural Theory, London: Routledge.

- Hansen, T.I .2007. Perception already stylizes: On Phenomenological Semiotics , *Semiotica* 165-1/4: 315-335.
- Van Leeuwen, T .2005. *Introducing Social Semiotics*, London: Routledge.

